



نقد اقتصاد سیاسی نقد بتواری نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

رژیم‌های جنگی بی‌پایان و نگاه اردوگاهی

علی ذکایی



مرداد ۱۴۰۳

تمامی رسانه‌ها پس از ترور اسماعیل هنیه از شعله‌ور شدن یک جنگ تمام‌عیار در منطقه سخن می‌گویند. این اولین بار نیست که رسانه‌ها چنین اخباری را منتشر می‌کنند. پس از ترور قاسم سلیمانی یا بمباران کنسول‌گری جمهوری اسلامی در سوریه نیز چنین فضای ابهام‌آلودی ساخته شد. اما مسئله این‌جاست که باید به گونه‌ای دیگر این وضعیت را درک کنیم.

اساساً وضعیت مورد نظر ما از دوگانه‌های صلح-جنگ خارج شده و تمامی استراتژی‌ها مبتنی بر رژیم‌های جنگی بی‌پایان است که همواره چندقطبی و بدون مرکز هستند؛ کارکرد آن‌ها به گونه‌ای است که بتوانند حکومت‌های خود را بر اساس کش و قوس دادن و زمان‌سنجی‌های مختلف درون این رژیم‌های جنگی شکل دهند. به همین علت وضعیت جنگی حاضر نه یک جنگ سنگر به سنگر متعین بلکه قسمی گسترش تعارض‌ها و واکنش‌هایی است که بر همان جنگ‌های بی‌پایان معاصر تکیه دارند.

از این رو، دولت اسرائیل قسمی رژیم جنگی است که تمامی مشروعیت و پارادایم حکومت خود را از درون اشغال، وضعیت استثنایی و جنگ بی‌پایان به وجود آورده و همراه با همین وضعیت استثنایی دائمی، ائتلافی از نیروهای قدرت جهانی را به گونه‌ای خاص درون این جنگ شرکت داده است. از طرف دیگر محور متخاصم آن نیز بخشی از آشوب مهلک فعلی است که به قطعه‌قطعه شدن جنبش‌ها و مبارزات کمک می‌کند.

در این متن سعی داریم وضعیت جنگی در خاورمیانه را از سه نگاه، بحران محور مقاومت، ماشین‌های جنگی معاصر و مسئله‌ی بازتولید ستم‌ها بررسی کنیم.

محور مقاومت و گفتارهای امنیتی

نیروهای موسوم به «محور مقاومت»، پس از هفتم اکتبر ۲۰۲۳، در ابتدا با سرعت و شوق زیاد قصد داشتند پیروزی و فتح‌شان را جشن بگیرند. اما پس از واکنش نتانیاهو و ماشین جنگی‌اش که نتیجه‌اش قتل‌عام گسترده، ویرانی و به‌طور قاطع حذف جمعیتی بود، عقب نشستند. اما این خشونت سازمان‌یافته‌ی بی‌پایان بر سر هژمونی در منطقه، ذره‌ای از هم‌بستگی آن‌ها با این جنگ‌های دائمی کم نکرد. بلکه آن‌ها بیش از پیش بر طبل یک جنگ تمام‌عیار می‌کوبند و هدف را بر آن گذاشته‌اند که این وضعیت جنگی را همراه با صبر استراتژیک ادامه دهند. این کش دادن زمان درون وضعیت جنگی معاصر، سویه‌های ستم جنسیتی، طبقاتی و بحران محیط زیستی و... را به همراه دارد که نظامی‌گری نیروهای محور مقاومت و دولت‌های نظامی‌گر و ستم‌های پیوندخورده درون آن‌ها را بازتولید و تشدید می‌کند. از این جهت نظریه‌های امنیتی متفکران موسوم به محور مقاومت شکل‌های جدید جنبش‌های آزادی‌خواهانه در منطقه را با امنیتی‌سازی و شکل دادن به هاله‌ای از جنگ سرکوب می‌کنند، و ژئوپلیتیک متکی بر امنیت و جنگ را نظریه‌پردازی

می‌کنند. از این جهت، نیروهای محور مقاومت دقیقاً درون فضای «چندقطبی گریز از مرکز و متعارض» [۱] در جنگ‌های معاصر حضور دارند و بازتولیدکننده‌ی تمامی مصائب و بحران‌های ناشی از آن هستند.

گفتارهای امنیتی‌سازی شده‌ی معاصر، اساساً جنبش‌های آزادی‌خواهانه و مرکز‌گریزی را که می‌توانند بالقوه‌ی ناشی از هم‌بستگی‌های فراملی و انترناسیونالیستی را نمایندگی کنند سرکوب می‌کنند. ابزار اصلی آن‌ها جنگ است. اما جنگ به شیوه‌ای که درون جهان چندقطبی فعلی تولید می‌شود. در این شیوه، جهان فعلی لزوماً قرار نیست از نقطه‌ی الف (جنگ) به نقطه‌ی ب (صلح) برسد یا برعکس، بلکه رژیم‌ها درون یک وضعیت استثنایی دائمی مدام هاله‌ی جنگ را بازتولید می‌کنند. از طرف دیگر بازی‌گران و کنش‌گران زیادی را درون این جریان وضعیت جنگی قرار می‌دهد. از بازارهای جهانی، فساد مالی تشکلهای و شیوه‌های انباشت برای زرادخانه‌ها و... یا در نمونه‌ی ایران، تضعیف توان برسازنده‌ی جامعه، سرکوب زنان، کارگران، فرودست‌سازی از طریق بحران و... گرفته تا بحران مالی که در دهه‌ی اخیر اقتصاد لبنان را دچار سقوط کرد و منجر به ایجاد شورش‌های متعددی شد که از اساس نشان‌دهنده‌ی نارضایتی مردم از حزب‌الله لبنان بود.

هاله‌ی جنگ دائمی منجر به سرکوب شورش‌هایی می‌شود که ناشی از بحران وضعیت معاصر است. چنان‌که گفته شد، این سرکوب به واسطه‌ی قدرت‌های مرکز‌گریز و چندقطبی‌شده هدایت می‌شود؛ اما نکته این‌جاست که گفتار امنیتی موسوم به محور مقاومت، این مرکز‌گریزی و چندقطبی‌شدن جنگ دائمی را درون یک فضای اردوگاهی قرار می‌دهد، سرمایه‌داری را تنها در شیوه‌ی انباشت ملی آن درک می‌کند و از طرف دیگر نظامی‌گری را مقدم بر تمام صورت‌های دیگر سیاست و اجتماع قرار می‌دهد. آن‌ها گمان می‌کنند نبرد بر سر هژمونی یافتن دولت-ملت جدید پس از افول هژمونی آمریکاست؛ در صورتی که این نبرد عادی‌سازی بحران با نظامی‌سازی در تمامی امور است. نظام رهبری جهانی و سرمایه در یک ساختار باثبات قرار ندارند و حکمرانی تعیین‌کننده‌اش در تزلزلی به سر می‌برد که هر دم سایه‌ی جنگ، انرژی‌های هسته‌ای و... را احضار می‌کند. دیده‌ایم که چگونه نظامی‌سازی تنها تلی از ویرانه‌ها را برجای گذاشته است: از افغانستان تا غزه، سوریه و... شاهد این ویرانی‌ها بوده‌ایم.

محور مقاومت درون همان نیروهای مرکز‌گریز جنگ دائمی و چندقطبی‌شده‌ی فعلی حرکت می‌کند که نسبت‌های قدرت معاصر را شکل داده است و از این رو می‌توان گفت این محور اردوگاه مقابل صهیونیسم و کابینه‌ی نتانیاهو نیست؛ بلکه بخشی از نیروهایی است که در سرکوب اجتماع، شکل دادن به رژیم جهانی جنگ در نسبتی متعین و درونی‌شده با اسرائیل دخیل هستند. اما آن چیزی که در پشت این گفتارها باقی می‌ماند، ویران شدن غزه، بیماری، کشتار، فقر و از طرف دیگر تورم شدید ناشی از تهدیدهای مالی غرب، قطع‌نامه‌های بانک جهانی و... علیه جمهوری اسلامی و لبنان و غیره است که نتیجه‌اش بحران شدید معیشتی و سرکوب طبقاتی است.

ماشین‌های جنگ

ماشین جنگ معاصر در جهت تداوم سرکوب طبقاتی، ستم جنسیتی، ایجاد سیل عظیم آوارگان در کشورهای مختلف، سرکوب مهاجران و بازگشت انواع ارتجاع هویتی-ناسیونالیستی و... کار می‌کند و از اساس بر پایه‌ی هژمونی سرمایه‌دارانه، نظم بازار جهانی و غیره حرکت می‌کند.

از این جهت، این رژیم‌ها در فرایند سیر خود کندی و تندی خاصی را طی می‌کنند تا تمامی جامعه را تابع شرایط جنگی فعلی کنند، و از ظهور و بروز هرگونه خیزش علیه سرمایه‌داری جهانی جلوگیری شود. به همین علت نیز شرایط جنگ بی‌پایان در منطقه (خاورمیانه) در پی منطق بازتولید سرمایه و اقتداربخشی به دولت‌های موجود است تا همین چندقطبی‌سازی قدرت در وضعیت فعلی را پیش ببرد. از این جهت واژه‌های «انتقام سخت»، «وعده‌ی صادق» و... نه یک فتح برای به دست آوردن سنگر مقاومت، بلکه بازتولید ماشین جنگی است که در شرایط فعلی بازی میان جمهوری اسلامی و اسرائیل را برای خود محور مقاومت نیز مبهم‌تر می‌کند و به نوعی تمام منطقه را در هاله‌ای از ابهام فرو می‌برد؛ حتی برای خود نیروهایی که قرار است در این شرایط جنگی نقش بازدارنده ایفا کنند فضا و زمان مبهم‌تر شده است و کنش و واکنش‌ها در هاله‌ی عمیقی فرو رفته است. در این‌جا نبرد طرفین جنگ بی‌پایان، بر سر زمان است: «اسرائیلی‌ها می‌خواهند ریتم زد و خورد، و بدین واسطه جغرافیای آن، تا تهران، یا آن طور که خودشان می‌گویند تا "سر اختاپوس"، گسترش یابد، جمهوری اسلامی اما در پی کش آمدن زد و خورد و فرسایشی ماندن ماهیت آن است. نتانیاهو دوست دارد زمان به سرعت طی شود و اگرچه جمهوری اسلامی بر "خون‌خواهی" هنیه تاکید کرده است و برای بازدارندگی ناگزیر از واکنش هستند، مشتاق طولانی شدن روند اتفاقات است؛ امری که مستلزم تابعیت هرچه بیش‌تر وعده‌ی "انتقام سخت" به استراتژی "صبر استراتژیک" است.» [۲]

ماشین‌های جنگی که نقش بازدارنده را برای دولت‌ها و نسبت‌های سرمایه ایفا می‌کنند، پیشاپیش درون همان نسبت مرکزگریزی قرار گرفته‌اند که هر اقدامی توسط آن‌ها می‌تواند آشوبی مهلک به پا کند؛ از این جهت هر شکلی از ژئوپولتیک و دیپلماسی، مابین این ماشین‌های جنگی گرفتار است؛ برای مثال اسماعیل هنیه بارها پیشنهاد آتش بس را در دستور کار خود قرار داد، اما ماشین جنگ اسرائیل به هیچ‌وجه نمی‌خواهد درون روند آتش بس قرار بگیرد، به این علت که نتانیاهو همواره با تداوم ماشین جنگی، رژیم خود را بازتولید می‌کند. از طرف دیگر نسبت‌های چندقطبی فعلی اجازه‌ی خواباندن آتش را نمی‌دهند. از یک طرف جمعیت ناراضی اسرائیل علیه نتانیاهو تظاهرات می‌کنند، در طرف مقابل هم چند نیرو و تشکل که به‌طور شفاف مرجعیت دولتی ندارند در یک درگیری طولانی با اسرائیل در جنگ هستند که نتیجه‌ی آن را به هیچ‌وجه نمی‌توان روشن دانست. به این دلایل آتش بس توان خواباندن رژیم جنگی را ندارد. زیرا

که از انصارالله یمن، حماس و حزب الله بازتولیدکننده‌ی رژیم جنگی فعلی هستند و از طرف دیگر خود اسرائیل همراه با غرب بازتولیدکننده‌ی ماشین‌های جنگی است.

پس اگر قرار باشد ماشین‌های جنگی خاموش شوند و آشوب فراگیر نشود، آتش‌بس و صلح وجود خارجی و توان حل‌وفصل ندارد. بلکه تنها شیوه‌های عادی‌سازی شاید بتواند رژیم جنگی فعلی را آرام کند، آن هم نه بلندمدت، بلکه تنها به صورت تاکتیکی، زیرا که ژئوپولیتیک و رژیم جنگی چندقطبی فعلی، پیشاپیش از درون جنگ، آنتاگونیسم‌های دولتی و... تغذیه می‌کنند. آن‌هم در شرایطی که هر یک به صورت ناهمگن درون نظم جهانی سرمایه مشارکت دارند. این وضعیت دقیقاً استحاله‌ی جهان تک‌قطبی (امپریالیسم واحد) به جهان چندقطبی شده است: «این چندقطبی شدن از نظر ما فرمی است که سرمایه‌داری به میانجی آن و با فرایندهای متعدد و چندگانه‌ی جهانی مشغول بازسازمان‌دهی خود است.» [۳]

از این رو طبق بحثی که مایکل هارت و سندرو متزادرا دنبال می‌کنند، می‌توان گفت ماشین‌های جنگی ابزارهایی برای شکل دادن به رژیم جهانی جنگ هستند که به صورتی افسارگسیخته در تمامی سطوح در حال گسترش هستند: «ما مفهوم "رژیم جنگی" را برای درک ماهیت این دوره پیشنهاد می‌کنیم. این را می‌توان پیش از هر چیز در نظامی‌سازی زندگی اقتصادی و هم‌گرایی فزاینده‌ی آن با مطالبات "امنیت ملی" مشاهده کرد. نه تنها هزینه‌های عمومی بیش‌تری برای تسلیحات در نظر گرفته می‌شود، بلکه توسعه‌ی اقتصادی در کل، به تعبیر راثول سانچز سدیلو، به‌طور فزاینده‌ای بر مبنای منطق نظامی و امنیتی شکل می‌گیرد.» [۴]

مسئله‌ی سرمایه‌گذاری و پیوند خوردن مالی‌سازی با ابزارهای جنگ‌افروزی و تشدید ماشین‌های جنگی را ما به‌خوبی در منطقه شاهد بوده‌ایم، از گفتارهای ناظر بر امنیتی‌سازی جامعه که هرگونه اعتراض به بحران‌ها را سرکوب می‌کند تا نفی و برون‌سپاری هرنوع نظام رفاهی، محیط‌زیستی و غیره. از طرفی دیگر، چپاول و غارت اقتصادی به‌مثابه‌ی تقویت سیستم‌های نظامی را شاهد هستیم. بارها این بحران‌ها در خیزش‌های جمعی، مورد انتقاد جامعه قرار گرفته است و بالقوه‌گی‌های ناشی از هم‌بستگی فراهویتی این قطعه‌وارگی ناشی از رژیم‌های جنگی را مورد حمله قرار داده است؛ از هم‌بستگی علیه نسل‌کشی در غزه تا مبارزات کردها در مناطق مختلف، این شکل‌های هم‌بستگی را شاهد بوده‌ایم.

جامعه‌ای که هر دم فقیرتر می‌شود، علیه نظامی‌سازی که ثروت جمعی‌اش را غارت می‌کند و خرج جنگ و ابزارهای جنگی می‌کند شعار داده است. از این جهت، دیگر نظامی‌سازی و جنگ فقط ابرازی مشخص برای سرمایه-دولت نیستند؛ بلکه اهرمی اساسی برای پروژه‌ی حکمرانی‌اند که بدون پیش بردن هم‌زمان جنگ داخلی و جنگ خارجی از پای می‌افتند.

ما شیوه‌ای از حکومت‌داری سرمایه‌دارانه را شاهد هستیم که نمی‌توان در آن تزلزل و ثبات را از یک‌دیگر متمایز کرد. در واقع، مسئله‌ی جنگ بی‌پایان، پروژه‌ی حکمرانی به واسطه‌ی بازتولید بحران‌ها، آشوب‌ها و ستم‌ها است؛ که با ساختار طبقاتی نیز هم‌زیستی عمیقی دارد. به همین دلیل جریان اقتصادی و طبقاتی را نمی‌توان با فاصله از رژیم جنگی فعلی بررسی کرد: «رابطه‌ی نزدیک بین جنگ و مدارهای سرمایه چیز جدیدی نیست. لجستیک مدرن تباری نظامی دارد که به تلاش‌های استعماری و تجارت برده در اقیانوس اطلس برمی‌گردد. با این حال، وجه مشخصه‌ی اوضاع کنونی جهان تلفیق فزاینده‌ی «ژئوپلیتیک» و «ژئواکونومیک» است، در بحبوحه‌ی ساختن و بازسازی مداوم فضاها و ارزش‌افزایی و انباشت که با توزیع مورد مناقشه‌ی قدرت سیاسی در سراسر سیاره تلاقی می‌یابد.»

به همین دلیل جنگ دیگر حتی نقش تسکین‌دهنده و تعدیل‌کننده‌ی بحران‌های سرمایه‌داری را ندارد، از این جهت جنگ خود سرمایه‌داری معاصر است.

نظامی‌سازی و بازتولید ستم‌ها

بیراه نیست اگر بگوییم وضعیت جنگ دائمی و چندقطبی‌سازی مرکزگرای، جنگ خارجی و جنگ داخلی را در یک‌دیگر بازتولید می‌کند. می‌توان اشاره‌ای به روزهای پس از بمباران کنسول‌گری جمهوری اسلامی در دمشق کرد. در همان زمان، جمهوری اسلامی به واسطه‌ی گشت ارشاد، جنگ علیه زنان* در خیابان‌ها را تشدید کرد و به شکل‌های گوناگون از زندان، تا حکم‌های اعدام جنگ علیه زنان*، فعالین و... را تداوم بخشید.

در بسیاری از فرازهای تاریخی نیز، گروه‌های نظامی دولتی/غیردولتی، جنبش‌های اجتماعی را سرکوب کرده‌اند و سلسله‌مراتب ستم را شدت بخشیده‌اند. در چنین مواقعی فرودست‌سازی گسترش می‌یابد، مبارزه‌ی طبقاتی تضعیف و جنبش‌های اجتماعی از درون و برون سرکوب می‌شوند.

از این رو، جریان‌های نظامی همواره با دامن زدن به ناسیونالیسم و هویت‌گرایی (نمونه‌ی اسرائیل)، بنیادگرایی و هویت دینی، پدرسالاری و...، سلسله‌مراتب اجتماعی جدیدی را وضع می‌کنند و همان هنگام که در گیرودار جنگ‌افروزی هستند، دست به سرکوب مخالفان، فرودستان و غیره می‌زنند. به همین دلیل در وضعیت رژیم دائمی جنگ، حکمرانی به گونه‌ای است که در درون و بیرون حضور دارد. وضعیت استثنایی دائمی را اعلام می‌دارد که با استفاده از آن بتواند سرکوبی افسارگسیخته‌تر را به اجرا درآورد.

این منطق مرکزگرای جنگ، دامن تمامی جنبش‌هایی را که علیه سلطه، سرمایه و ستم مبارزه می‌کنند گرفته است و به آن‌ها شدت می‌بخشد. بسیار واضح است زمانی که ماشین‌های جنگ قدرت می‌گیرند، سیاست‌های ارتجاعی، صلیبیت‌سازی ستم جنسیتی، هموفوبیا، طرد و اخراج مهاجران و... بیش از پیش

گسترش می‌یابد. همان‌طور که در بالا گفته شد، گفتارهای امنیتی محور مقاومت (از چپ تا باقی ایدئولوژی‌های اردوگاهی)، ناظر بر همین سیاست‌های ارتجاعی است که جنگ را از درون ستم‌ها شدت می‌بخشد.

مبارزه علیه جنگ باید دقیقاً همان نقاط چندقطبی را هدف قرار دهد، برای مثال مبارزه برای هم‌بستگی با فلسطین، در عین حال باید مبارزه علیه ستم جنسیتی را پوشش دهد یا در عین حال، مبارزه علیه بنیادگرایی دینی را نیز به مبارزه‌های خود اضافه کند و شعارهایش را علیه این شکل از ماشین جنگی ترجمه کند. این مسئله، می‌تواند شکل هم‌بستگی‌ای را سبب شود که ضداردوگاهی است و توان سرایت‌بخشی مبارزه علیه جنگ را نمایندگی می‌کند.

چپ اردوگاهی تنها منشا ستم و جنگ را در یک قطب از جهان می‌بیند، از این جهت نمی‌تواند مشخصاً فراگیر شدن جنگ را در سطح‌های مختلف درک کند. به همین دلیل، مبارزه علیه آپارتاید اسرائیل و حذف جمعیتی که ارتش‌اش مسبب آن است نباید در گيرودار قطب دیگری از نظامی‌سازی قرار گیرد؛ برای مثال دفاع از نظامی‌گری جمهوری اسلامی و نیابتی‌هایش شکلی از گیر افتادن در نگاه اردوگاهی است. به بیان دیگر، این‌جا مبارزه در گرو یک دسته/یک هویت می‌شود که برضد هم‌بستگی متکثر علیه ستم‌های گوناگون است. به این جهت چنین مبارزه‌های قابلیت تبدیل شکلی از مبارزه به شکل دیگر را سلب می‌کند.

ما نمی‌توانیم از نیروی نظامی‌ای حمایت کنیم که غارت اقتصادی‌اش در جهت آزمایش و ساخت زرادخانه‌های جنگی است، و از طرفی زیست‌بوم بخش گسترده‌ای از مردم را ویران کرده، و یک وضعیت مطلقاً استثنایی بدون امکانات مدنی و اقتصادی را برای عمده مناطق بلوچستان و حاشیه‌ی شهرها به وجود آورده است. این نیرو اگر بخواهد دست به مقاومت علیه دولت فاشیستی اسرائیل بزند، آن‌چه باقی می‌ماند تنها بازتولید این ستم‌ها، ایجاد و افزایش گسترده‌ی بحران‌ها و از بین رفتن هرگونه مقاومت از پایین و حذف مخالفان است. به همین دلیل در وضعیت «چند قطبی مرکز‌گریز و متعارض» نمی‌تواند هیچ شکلی از جناح مقاومت در مقابل جنگ را تصور کند. این وضعیت به همراه بازی‌گرانش تشدیدکننده‌ی جنگی بی‌پایان است که زندگی را از همگان سلب کرده است.

تنها راه مقاومت از مسیر شکل دادن به مبارزه‌هایی سرایت‌بخش می‌گذرد که بتواند مبارزه برای بهبود شرایط زیستی و آزادی‌خواهی را علیه جناح‌ها و قطب‌های مختلف و متخاصم رژیم‌های جنگی فعلی پیش ببرد.

به همین دلیل مبارزه علیه جنگ، در عین حال باید مبارزه علیه ستم‌هایی باشد که امکان بروز و ظهور رژیم‌های جنگی را فراهم کرده است: «تقاطع‌ی از مبارزات را حول نه به جنگ، نه به مخارج نظامی و

درآمد و دستمزد شایسته برای همگان، بسازیم. یک شعار ساده به ما اجازه می‌دهد که یک‌بار دیگر اما به روشی کاملاً نو با هم متحد شویم: مبارزه‌ی طبقاتی و انترناسیونالیسم.» [۵]

یادداشت‌ها

[۱]. برای فهم بهتر مفهوم «چند قطبی و گریز از مرکز و تعارض» نگاه کنید به :

<https://www.radiozamaneh.com/828954>

«وضع مفهوم "چندقطبی گریز از مرکز و متعارض" را به‌عنوان مفهومی برای تعریف وضعیت کنونی سیاست جهانی انجام دهیم. مهم فرایند تشکیل قطب‌ها است و اگر آن‌ها را موجودیتی از پیش تشکیل شده و محدود به مرزهای پایدار بدانیم مرتکب اشتباه شده‌ایم. در این فرایند نه تنها دولت‌ها نقش اساسی دارند (به‌ویژه دولت‌های «امپراتوری»)، بلکه کثرتی از بازی‌گران سرمایه‌داری و نیز جنبش‌ها و مبارزات اجتماعی نقش ایفا می‌کنند.»

[2]. <https://www.radiozamaneh.com/828954>

[3]. <https://www.radiozamaneh.com/816980/>

[4]. <https://pecritique.com/wp-content/uploads/2024/05/global-war-regime.pdf>

[5]. <https://www.radiozamaneh.com/726964>